



درآمد:

با وجود اندوهی که هنوز از پس سالها از فراق خواهر و برادر بر دل دارد، معتقد است که نشناختن ارزش هائی که شهدا در راه آنها جان باختند، ده ها بار جانگدازتر از فقدان آنهاست. شهدا اجر خود را گرفته اند و این مائیم که با بهره نبردن از سیره آنان ضرر می کنیم.

« شهید مریم فرهانیان در قامت یک خواهر »
در گفت و شنود شاهد یاران با هادی فرهانیان

مریم تداعی کننده پاکی بود...

داشتند. عرض کردم انگار اینها مال این دنیا نبودند. اینها از همه چیز گذشتند. حتی از لذت هایی که خداوند برای بندگانش حلال کرده، گذشتند، چیزی برای خودشان نمی خواستند. یادم نمی رود که ما در ماهشهر، در ۱۰۰ کیلومتری آبادان زندگی می کردیم و حتی وسیله پخت و پز هم همراه نبرده بودیم. مریم وسایل ما را در یک ماشین کمپرسی می گذارد و به دست خانواده های که وسایل خود را به شیراز می بردند، می سپارد و به آنها می گوید که اینها را به برادرم برسانید، چون تازه زندگی خود را شروع کرده و دو تا بچه کوچک دارد، مبادا به آنها سخت بگذرد. این قدر به فکر همه ما بود.

از شهادت خواهرتان چه چیزهایی برای شما نقل می کنند؟ در دوره ای که در بنیاد شهید و در واحد فرهنگی خدمت می کرد، دانمنا همراه با دوستانش خواهر سنیه سامری و فرشته اویسی به روستاهای دوردست می رفت تا نیاز خانواده های شهدا را رفع کند. در روزه سیزده مرداد سال ۶۳، بر اساس قولی که به مادر یک شهید داده بود، به رغم آنکه شهر زیر آتش دشمن بود، تصمیم می گیرد همراه دو دوستش به قطعه شهدا برود و سر خاک آن شهید فاتحه ای بخواند، اما با شلیک خمپاره، هر سه نفر زخمی می شوند. مریم قبل از آنکه به بیمارستان برسد، شهید می شود و دو دوستش هم جانباختند.

از شجاعت خواهرتان بسیار تعریف می کنند. شما چه خاطره ای دارید؟

بچه که بود می ترسید تنها از خانه بیرون بروم، اما توی آن اوضاع جنگ آبادان، کنار دکتری که یک مجروح را که دست و پایش قطع شده بود، معالجه می کرد، می ایستاد و کمک می کرد. دل شیر پیدا کرده بود. من واقعا از شجاعتش تعجب می کردم، هر کس جای او بود بایدین آن منظره ها غش می کرد. موقع محاصره آبادان، او و دوستانش با آیت الله جمعی ارتباط داشتند و از ایشان کمک می گرفتند و در امور خیر شرکت می کردند. خدا می داند امکان و اسباب زندگی چند نفر فراهم کردند که از دواج کنند و سرخانه و زندگی شان بروند. از این جور کارها خیلی می کردند. می گوید خاطره؟ اینها نفسشان خاطره است. برادرم مهدی ۲۷ سال است که شهید شده، شبی نیست که این بزرگوار به خواب من نیاید. مهدی دو سال از من کوچک تر بود، ولی تا ششم دبستان با هم درس خواندیم. از وقتی که آنها شهید شدند، روزی نیست که یادشان نباشم و برایشان نماز نخوانم.

از دوره پس از شهادت خواهرتان چه خاطره ای دارید؟ سال ۶۶ بود که رفتم مشهد زیارت آقا امام رضا (ع). سالگرد خواهرم بود و من رفتم به گلستان شهدای مشهد که از جمعیت پر بود. ناگهان حس غریبی پیدا کردم و تصمیم گرفتم همه قبرها را بگردم و هر جام مریم را دیدم، بنشینم و فاتحه ای قرائت کنم. احساس می کردم در آبادان و سر قبر خواهرم هستم. آن حس و حال عجیبی را که داشتم، هرگز از یادم نمی رود.



نگه داشتند تا من رسیدم و بعد تشییع جنازه بسیار مفصلی کردند. او اولین زنی بود که جنازه اش را در آبادان تشییع کردند. دوره جنگ بود و افراد در آبادان کم بودند، اما کاسب ها همه مغازه های مسیر را تعطیل کردند و همان هائی که در شهر بودند، آمدند و تشییع با عظمتی شد.

از رابطه مریم و مهدی چه به یاد دارید؟
یک رابطه عجیب و غریبی بود. دلبستگی عجیبی به هم

نماز شهید

مریم همیشه در کارهای خیر پیشقدم بود. تقیید بسیار زیادی به نماز اول وقت داشت و غالباً روزه می گرفت. زندگی مریم سراسر خاطره است. زندگی اش، درس خواندنش، عبادتش، حرف هایش همه شیرین و دوست داشتنی بودند. مرده کسی است که اسمش را نیاورند. ما از وقتی که از خواب بیدار می شویم تا وقتی که به خواب می رویم، اسمشان را صدا می زنیم، با یاد آنها زندگی می کنیم.
موقعی که خواهرتان شهید شد، شما چند سال داشتید و کجا بودید؟
من شیراز بودم، آن موقع سی سال داشتم. دو روز هم جنازه را

به عنوان بزرگترین برادر مریم، از رفتار و اخلاق او نکاتی را بیان کنید.

خداوند در قرآن کریم می فرماید گمان مبرید که شهدا مرده اند، بلکه آنها زنده اند و نزد خداوند روزی دارند. در دوران کودکی بسیار مؤدب و خوب بود. بسیار پایبند عقایدش بود. خیلی هم خدمت کرد. زمان جنگ هم که از آبادان رفتیم میانکوه، ذوق داشت که برگردد آبادان و اصلاً نمی توانست بایستد. بالاخره هم رفت آبادان و خیلی هم زحمت کشید و خدمت کرد. مثل یک دکتر کامل شده بود. حتی می خواستند او را استخدام کنند، ولی از آنجا بیرون آمد و به بنیاد شهید رفت و بیشتر وقتش را با خانواده های شهدا و خانواده های فقیر می گذراند. بسیار مؤمن و پایبند دین بود و با برادر شهیدمان، مهدی، خیلی انس داشت. کاملاً معلوم بود که مال این دنیا نیستند. ما نباید مقطعی به شهدا نگاه کنیم. نباید منتظر سالگردشان باشیم. مریم به نظر من پاک و منزه بود؛ یعنی دارای صفات و عاداتی که مورد رضایت خداوند است. ما یک خانواده مذهبی بودیم و زندگی ساده ای داشتیم. الان بعد از نزدیک به ربع قرن وقتی بخوایم خاطرات و زندگی خانوادگی و کودکی آنها را رقم بزنیم، کار دشوار می شود. به قول امام جمعه محترم آبادان، آقای سیدعلی دهدشتی، نباید به این نحو با شهدا برخورد و فقط در زمان های خاصی از آنها یاد کرد. شهید نور است. هر قطره خون پاک شهید که روی زمین می ریزد، خداوند همه گناهان او را محو می کند. شهید می تواند برای هر که خدا بخوهد، شفاعت کند. شهید می تواند پدر و مادرش را زودتر از خودش وارد بهشت کند. این قدر پیش خدا مقام و منزلت دارد، راه شهید را باید حفظ کرد و ارزش های معنوی شهید را باید دانمنا به صورت کتاب، فیلم یا هر رسانه مؤثر دیگری به جامعه گوشزد کرد.

این ارزش های معنوی کدامند؟

اگر در زندگی شهدا تحقیق کنید، متوجه می شوید که آنها از همان ابتدا راه خود را انتخاب کرده اند و هدفشان بهتر کردن زندگی همه مردم است. آنها می خواهند که مردم از آزادی کامل و زندگی آبرومندانه ای برخوردار باشند. اینها کسانی هستند که از عزیزترین سرمایه شان گذشتند تا مردم، معنوی تر زندگی کنند.

از ویژگی های مریم می گفتید؟

مریم همیشه در کارهای خیر پیشقدم بود. تقید بسیار زیادی به نماز اول وقت داشت و غالباً روزه می گرفت. زندگی مریم سراسر خاطره است. زندگی اش، درس خواندنش، عبادتش، خدمتاش، حرف هایش همه شیرین و دوست داشتنی بودند. مرده کسی است که اسمش را نیاورند. ما از وقتی که از خواب بیدار می شویم تا وقتی که به خواب می رویم، اسمشان را صدا می زنیم، با یاد آنها زندگی می کنیم.
موقعی که خواهرتان شهید شد، شما چند سال داشتید و کجا بودید؟

من شیراز بودم، آن موقع سی سال داشتم. دو روز هم جنازه را

